

نگرشی بر خط سوم

اثر : دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی
معرفی ضمن بررسی : دکتر علیرضا نوری زاده

غزل نوشته‌ای از عشق

آنجا که تحقیق شکل شعر دارد و تفسیر رنگ ارادت

هنگامیکه همه محتای مریبان و آموزگاران اخلاق جامعه بنا بر مصلحت بهم دروغ میگویند ،
همه در پشت نقاب ثقیه و خود پنهان‌گری سنگر گیرند ، هیچکس به هیچکس اعتماد نکند ،
هراس بر دلها حکومت ورزد ، آن هنگام ، آیا همانطور که اشاره رفت ، جز آنست که اندک
اندک ، همه مظهري از " خط سوم " گیرند . " شمس " تنها یک " خط سوم " نیست .
خواجه نصیر نیز ، یک خط سوم است . مولوی ، یک خط سوم است . سعدی یک خط سوم است ،
و حافظ یک خط سوم است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زبان که طوطی گویاست با هزار بستان
ز صد یکی نکند سر حال دل تقدیر
قلم که چوب زبان است و بسته‌بند به بند
چگونه سر دل عاشقان کند تحریر

با این توجیه است که دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی ، بر اثر ارجمند خویش ، خط سوم نام مینهد . و چه نامی زبینه‌تر میتوان یافت بر شرح شوریدگی شمس ؟ مگر نه او خورشیدی است که سروپای مولانا جلال‌الدین رومی را میسوزاند ، ویران میکند ، و در

ساختن دوباره‌ی او، نقش " ولی " را در دل او " متجلی " میکند. اگر صاحب‌الزمانی در کارنامه علمی و ادبی خویش، آنهمه آثار اسمی و گمنام را نداشت، و تنها خط سوم را به عنوان آغاز و انجام، عرضه میکرد، بیگمان، همچنان که حال، عزیز و گرانقدر بود، و این صدرنشین دل و جان، این شرح و بران‌گر (خط سوم) که بی‌عنایت دل، نگاشتند نام ممکن و محال بود، کافی بود که نامش را در صدر عاشقان جاودان کند، و کلامش را در کنار " عزیز نوشتارها " مجاورت دهد. از آغاز که چشم تشنه را به این دریا سپردم، هم از آغاز جلوه‌ی شمس آنهم با بیان صاحب‌الزمانی را عنایتی دیدم که سخن نگفتن از آن در این زمان که هزاره رسیده‌ای، سخن از عرفان میگوید، و خود ناشناخته قصد شناساندن دارد، گناه است، بی‌انصافی است، و قدر ناشناسی از کسی است که حاصل عمری گرامی را، در صفحاتی که هر کدام غزلهای انس است؛ بر دل‌های خسته عرضه کرده است.

" خط سوم " شرح شوریدگی شمس است، محمد شمس‌الدین تبریزی، و راستی این شمس کیست؟ شمس پیر و مرادی است شوریده و شورانگیز، آتشی خاموش ناشدنی، ذات عنایت‌یزدانی به خلق. جرقه‌ای که در مولانا، شعله میشود و دیگران را میسوزاند. شمس یک حادثه است بنابراین وجود داشته، و بقول بعضی از خاموش دلان، داستان و قصه و ساخته و پرداخته‌ی مولانا نیست.

شمس آواره‌ای است حیران، بین قونیه و دمشق و حلب، در گردش. گاه نورش سایه‌ها را دور میکند، و زمانی کلامش دل‌ها را ویران، هر چه هست آدمی نه آن زمانی و نه این زمانی است.

آدمی است که وجودش جان‌فایه‌ای میشود تا مولانا دیوانش را چونان رودخانه‌ای سیال رها کند و سد شکل کلام را با معنائی که عشق شمس در او میریزد به شکل ظاهری چنان روان بدل کند که پنداری شعر میخوانی و در هر گوشه‌اش جستجوگر پیری شوی که خط سوم به شرح احوال او پرداخته است.

کتاب خط سوم در سه قسمت نگاشته شده - نخست پیش در آمد است و بعد کاوش در شخصیت شمس. و آنگاه شکل زمانه است، زمانه سقوط ارزشها که شمس را به عرفان درون رهنمون میشود و دوم فصل حاوی سخنان شمس، نگاهش به دیگران و به خویش - داستانها، آرمان‌گرائیها، کلمات قصار و طنزها است. و نیت ما در این مقال نقد نیست که باید

فرزانگان را در این مهم چشم داشت. کار ما شناختن است شناختن کوشی است که نویسنده خط سوم شبان و روزان فراوان بکار برده و تنها با عشقی که بدون آن یاری نوشتن این "عزیز نوشته" غیر ممکن بود همت مردانه کرده و دل به دریا زده و سفری داشته پراز ره آورد آنهم از گوهری که هنوز فروغش گرما بخش دل و جان است و کلامش محرک پای در گل مانده. من این حروف نوشتم چنانکه غیر نداند، تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی.

چنانکه گفتیم شمس مظهري از خط سوم است در زمانه خويش، زمانه‌ای که چندان غریب نیست که نمائی از آن رامیتوان در این زمان نیز نگریست. مردمانی که شناخت آنان بقول شمس از شناختن ذات و واجب الوجود مشکلتر است "شناخت این قوم مشکلتر از شناخت حق است که آن را به استدلال توان دانستن، آن قوم که ایشان را همچو خود می بینی، بصورت و ظاهر ایشان را معنی دیگر - دور از تصور تو و اندیشه تو"

احوال شمس چنانکه دیگر مجذوبان سالک طبیعی نیست شمس نمیتواند مانند دیگر پسران زمانه خود فنون نبرد آموزد و اگر عنایتی به خواندن داشته باشد در مکتبی دو جز قرآن بخواند، نه، شمس را زندگی دیگر است، از کودکی عشق را میشناسد، عزلت و خلوت با دل را ارجح بر حضور در جمع پریشانان میداند، همه حیرانند: آخر تو چه روشی داری؟ تربیت که ریاضت نیست و تو نیز دیوانه نیستی "شمس دریافته است که هیچکس را به حریم او راه نیست کسی او را در نمییابد"، اوست که باید با تنهائیش بسازد و دم فرو بندد که در سالهائی خود پناه دلی شود و خسته دلی آمده از بلخ را همسر او همزبان شود، همه پنداشته اند که این کودک را آمل کودکی به دلتنگی نشانده، شاید جامه زرین می - خواهد شاید میل به بازیچه های کودکانه دارد مرا گفتند به خردکی، چرا دلتنگی؟ مگر جامهات میباید باسیم؟ گفتمی - ای کاش این جامه نیز که دارم بستندی"

شمس را با زمانه کاری نیست با اکنونیان دیروزی، تنها در گوشه عزلت خویش نه یارای اظهار سر دل دارد و نه توان لب فرو بستن - اینان چه میگویند؟ فریاد شمس را تنها ناله‌ای پاسخگو است از فرزانه‌ای که در ناصیتش نور معرفت میبیند و اوقات خوش برایش آرزو میکند، خویش تربیت کردن شمس نیز از شگفتیه‌هاست و به نقل افلاکی در میان تخم مرغها او تخم مرغابی است که سراز تخم بدر نیآورده قصد آب دارد، روزهایی را به مکاشفه میگذارند و هنگام که بلوغ بر او دروازه میگشاید سئوالها افزون میشود میل به اتصال با حق وجودش

را لبریز میکند . " مرا چه جای خوردن و خفتن تا آن حد که مرا همچنین آفرید با من سخن نگوید بی هیچ واسطه‌ای و من از او چیزها نپرسم و نگوید مرا چه خفتن و خوردن چون چنین شود و من با او بگویم و بشنوم آنچه بخورم و بخسبم بدانم که چگونه آمده‌ام و کجا میروم و عواقب من چیست ؟ " آری نوجوان میل موسی شدن دارد باکی نیست که عصایش شکسته حضور دل که هست . و این جستجو تنها در کودکی همراه او نیست که همه سالهایش را در برمیکبرد . زنبیل باف عارف نخستین معلمش را هنگام که درمییابد دیگر چیزی برای گفتن ندارد رها میکند . گاه گاه سفر است مییابد رفت . آنقدر که دوستانش پرنده و دشمنانش آفاقیش خوانند . سفر طولانی است . و برای گذران مییابد کاری کرد . شمس است که فعلگی میکند ، کوی و برزن را جاروب میکند و در کاروانسراهای تاریک و سرد بی‌بالا پوشی میخوابد . زمانه زمانه سختیهاست روزگار سروری جز میان بظاهر دیندار ، غلام بارگان و شاهد بازان — مداحان و " صله بگیر " ان و اینها شمس را میآزارد . هر سومی رود هم زبانی نمییابد چه کند ؟ زبان از کام بیرون کشد ؟ چونان هم زمانیان شود ؟ نه ؛ سفر او سفری دراز است میرود که دلره دوست گرفته و پویا جزبه کوی او رفتن نتواند . بگذار دیوانه‌اش خوانند . بگذار شیخ ولگردش خطاب کنند . بگذار قامت بلند و جسم نحیفش را به تسخر گیرند . زبان آذرش را وسیله‌ای برای خنده دانند و خرش خوانند . چه اندوهی که بر دامن کبریاش ننشیند گرد . زمانی آزارها بجائی میرسد که آرزوی مرگ میکند و در این خواست نیز میل اتصال به حق پیداست آنجا که به دیدن مرده‌ای میگوید این نامراد بر حسرت را کجا برند ما را ببرند که سالها در این حسرت خون جگر میخوریم و آن دست نمیدهد"

خط سوم ، شمس را در سفرهایش همراهی میکند . و نویسنده آن کوشش داشته همه شنیده‌ها ، خواننده‌ها و دریافت‌ها را درباره شمس یکجا گرد آورد . و این گردآوری نمیتواند خالی از بعضی نکته‌ها باشد که در مقابل ذکر کرامات و افعال شمس ذکرش شاید چندان ضرور نباشد اما از آنجا که برجستگیها در این نوشته آنچنان فراوان است که حیرت را در چشم مینشاند لذا به آسانی میتوان آن اشارات کوچک را فراموش کرد . صاحب الزمانی ، شمرا شناختار اینرو مقام او را برتر از دیگر شوریدگان میداند . او را ناصحی موعظه‌گر که تنها امر به معروف ونهی از منکر میکند نمیپندارد . او را شیفته‌ای میداند که عاشقانه به خلق مینگرد و خدای را طالب است و چون همزمانیان ، جستجوگر روی یار در طشت آب نیست که یار در خانه دلش سکنی دارد . بیگمان برای شناخت بیشتر شمس باید زمانه او را شناخت

و این مهمی است که صاحب‌الزمانی به استادی انجام داده و کتابش در عین حکایت‌گری زندگی شوریده حالی چون شمس، تاریخ محقق‌ی است از زمانه که اینبار از طرف وقایع نگاری بی‌نظر نوشته نشده بل صاحب قلمی برای نخستین بار به تحلیل "تجزیه" دوره‌ای از تاریخ اسلامی آنهم با دیدی بهره‌ور از علم جامعه‌شناسی امروز، پرداخته و حاصلش بدون شک از نخستین تحلیل تاریخ‌های ایرانی است.

عصر شمس عصر انحطاط ارزشهاست. زمانه دفع فاسد بفاسد، حرکتها و جنبشها نیز همه یا اساس بر بی‌اساسی دارند و یا در نطفه خاموش شده‌اند. سوئی زاهدان هرسوئی گوشه‌ای امیران عیاش شاهد باز، در شمال شرق فریاد ضد بشری مغولان، آنسو تر در کشاکش جنگ با تتاران - و در غرب خلیفه که با نام دین فساد را هر سو کشانده و مهر خلیفه‌الله را بر صفحه هر باطلی نشانده شمس همه را میبیند و دم نمی‌زند. حیرت سراسر وجودش را گرفته که چرا؟ چرا دنیای اسلام که دین برترین است و ارث پیامبر امین باید شاهد چنین کشاکش و هرج و مرجی باشد؛ نگاه میکند و در کنارش نهضت باکومردمی دیروز اسما عیلیان است که افزون‌تر امروزه بدل به میلیجک با زانی آلت دست - شده، ناگر نقره خلیفه بیش باشد کمر به قتل خوارزمشاه میبندند و اگر خوارزمشاه افزون‌تر دهد خلیفه را نشان میکنند. زمانی برادر شریف مکه را بدستور خلیفه و به غلط بجای شریف میکشد و گاه در نشئه حشیش خنجر در کنار بستر خلیفه مینهند - آه اینان چه میگویند؟ و زمانه جریان دارد حالا وسیله‌ای دست خلابی افتاده، جزمیان میدانند که عاشقان را چگونه ویران کنند تا روشنفکری ندای جهاد علیه نیپه‌لیسم رایج بر میدارد نشان کفر و زندقه در او میجویند و با انگ، ملحد اسما عیلی خوش میباح میدانند.

دوران دوران ضعیف‌آزاری است - فتوّه‌الیسیم بخوارزمشاهی برده داری و تفاوت‌های حیرت‌انگیز طبقاتی شمس را بیزار از تمکن میکند او بسته به بی‌چیزان است فساد و پیروی از شهوت و خودکامگی جامعه را در میان گرفته.

شمس نیاز به شوریدن را حس میکند منتها شورش او چون تنهاست بکشل برانگیختگی فردی جلوه میکند حال آنکه سو به سو فریادهای دیگری وجود دارد که برای شمس وسوسه کننده است. اقتصاد بیمار عصر شمس همانگونه که رفت چنان کیفیتی ایجاد کرده که هزاران در هم برای خرید لقمه‌تانی کافی نیست. چنین است که دزدی تجاوز و تعدی و فشار بر مردم به‌اوج خود میرسد. تورم در شرق بیداد میکند. مالیاتها به بغداد میرود و در آنجا خرج

حرم خلیقه‌است و بنا شدن قصور جدید در کنار دجله . سپاهیان با شنیدن نام جنگ بر خود می‌لرزند و سرداران هر کدام میدان نبردی باخبروئی در خانه یافته‌اند در این زمانه است که شمس فریاد می‌زند فریاد او دقیقاً " بازتاب ناله‌هایی است که مردمان در زیر سنگینی قدرتهائی مسلط زبان درگلو کشته‌اند . خروج شمس علیه بیدادگری ابتدا در سفرهایش تجلی می‌یابد او راهی میشود تا بلکه در گوشه‌ای خدا را باز یابد که او جستجوگر چیزی است که یافت می‌شود .

قونیه پذیرنده است که شمس نیز چونان سلطان العلماء دمشق را جای درنگ نمی‌بیند چنان قوم در لواط فروشنده‌اند که حتی زهادشان کلاه شرعی بر این کار فراوان یافته‌اند . قونیه آرامش بخش تر است آنجا میتوان اندکی آسوده بود و به دل پرداخت . میتوان از مسافران احوال غرب را پرسید که آنجا نیز زیر فشار کلیسا دوران احتضار را می‌گذارند و در قونیه است که جرعه به باروت می‌رسد و مولانا جلال‌الدین بلخی به مقام سالک مجذوب می‌رسد و در شعله شمس می‌سوزد . در احوال آشنائی این دو سخن فراوان رفته که بهر حال آشنائی است و میتواند بهر شکلی واقع شده باشد . مهم سخنی است که در باب روابط این دوزده میشود سخنی که دل و جان شمس و مولانا را می‌آزارد - تهمتی گزاف که اینان چهره - بازند و عاشق روی یکدیگر ، اسناد کلامی یاوه به این عاشقان که تا امروز ادامه می‌یابد و از فرنگ آمده‌ای را بر آن میدارد که عرفان را نفی کند و شمس را لواط کاری چونان دیگر همزمانانش بشمارد ، نه اینها یاوه است شمس از این فصل رایج در زمانه نفرت دارد او بیزار از شاهد بازی است ، و این بیزاری جابجا در احوال و آثارش پیدا است اما همانگونه که این زمان چنین سخنی ساز کرده‌اند بدیهی است که جزمیان زمان شمس خلوت سه‌ماهه او و مولانا جلال‌الدین را نیز با معیارهای خود می‌سنجیدند در حالیکه سالک مجذوب و مجذوب سالک در یکدیگر آن راز ناگفته را یافته بودند .

شمس در خط سوم تنها شوریده‌ای شور بخت ، عصیانگری پرخاشجو و انکار کننده نیست ، شمس فریاد زمانه‌ای است بی‌رنگ و تیره که مردمانش دل به ظهوری ناممکن خوش کرده‌اند . مردمانی از آن دست که قدرت را سلام گویند و حتی اندیشمندانشان چنان خواه نصیر هنگامی که در خدمت امیراسماعیلیند " اخلاق ناصری " را بنام امیر تحریر می‌کنند و زمانی که هلاک‌گور خدمت می‌کنند دیباچه دیگرگون نمایند و کار کهن خویش مردود بشمارند . در این هنگامه سوختن و سازش است که مغول از شرق ، ویران کن و بنیاد برانداز از جاده‌ی ابریشم

می‌گذرد و دروازه‌های بادغیس و خوارزم و مرو را به حمله‌ای می‌شکند صاحب‌الزمانی حمله مغول را برای مردمان عصر شمس بشارتی میدانند چون هجوم اعراب آیا نمیتوان بین حمله مغول و حمله اعراب تشابهی یافت که آن را پذیرنده دانست و این - مردمان هر دو زمان با تفاوت‌هایی اندک همانند یکدیگرند - آنجا قدرت مسلط است و حاشیه‌ای پر دامنه و اینجا نیز خوارزمشاه است و ترکان قراختائی که سراسر ایران را به سیاهی نشانده‌اند و قصد خلافت اسلام را در سر دارند ، در عصر ساسانیان مغان و موبدان جزمی همراهان و پاسداران فساد زمانه‌اند و زمان شمس مقتیان بهشت فروش و محتسبانند که صحبتشان شمس شوریده را می‌آزارد و مردمان را وادار می‌کند که پذیرای وضع تقدیری خویش شوند رواج تقیه و سوسپاتیسم در عصر شمس چنان است که آژاده‌ای چون غزالی را وا میدارد که دروغ را اگر باعث خاموشی فتنه‌ای باشد قابل بخشش بداند و با ده نوشان را بر بسیاری از زاهدان برگزینتری بدهد . این تصویر زمانه است زمانه بی‌قانون ، عصر فرودستی حق و عدالت و همانگونه که قانون اسلام صدر نشینان اسلام را وحی منزل است ، یاسای چنگیز نیز در این عصر بی‌قانون پذیرنده است و زنجیر گسل یاسا پذیرندگان را امان میدهد ، و مخالفان را بی‌شفقت نابود می‌کند شاید برای انسانهای عصر شمس یاسا راه نجاتی باشد ولی آیا میتوان شمس را نیز آزادسته دانست ؟ آیا اندیشمندانی چون سعدی ، عبید ، و مولانا با آنکه با زمانه در ستیزند می‌توانند دفع مقصد با فساد را بپذیرند این نکته‌ای است که نویسنده خط سوم با همه کوشش پاسخی در خور آن نمی‌یابد . روشنفکر زمان شمس دو راه دارد ، جلای وطن یا پذیرش وضع موجود در اولی حرمان است و رنج ، ره کشیدن به خاک و زمینی است که بهر حال بیگانه است و از سوئی بجای نهادن خانه و خانمان و خویش و بسته‌است که شرط مروت نیست و فرزانه را فرار زیننده نباشد و راه دوم نیز نکوهیده و هم از آغاز نا پذیرفتنی پس چه باید کرد ؟ چنین است که سالکان خط سوم چهره می‌کنند . دریافت من از خط سوم جز این نیست صاحب‌الزمانی خود معنائی از این خط نمیدهد بلکه در طول کتاب با تمثیلهای ، اشارات ، برداشت واقعی را بعهده خواننده می‌گذارد . او می‌گوید خط سوم ، خطی است که نه نویسنده آن نه دیگران می‌توانند آن را باز خوانند عنوانی گنایم میزاد شخصیت پیچیده‌ی شمس برای خود و دیگران ، نامی است که ما آن را از وصف تمثیلی شمس از خود گرفته‌ایم خط سوم ره جوئی به عرفان است عرفانی که شمس آغاز کننده آن نیست بلکه راه جوئی است که کاستیهای راه را می‌بیند و چون "خود عشق" است بر جاده‌نشانی می‌گذارد تا از بی‌رهسیران در تاریکی

این راه پر حادثه گم نشوند ، عرفان شمس خود شناسی نیست که او بیزار از معنای رایج تصوف در زمانه‌ی خویش است شمس پذیرای رابطه‌های انسانی بر بنیاد " انسان‌سالاری " است و انسان برای او آغاز و انجام عشق است . و همچنان حلاج شورش او نیز بیرون از کلیشه‌های رایج صوفیانه عصر است .

زمانه پذیرفته است که صوفی پشمینه‌پوشی است با دلقی بدست و دستاری و کلاهی بر سر، کوی و برزن را به جستجوی دوست می‌پوید که مگر دوست او را بارقه‌ای دهد از خویش یا بشارتی از روزگار بهتر . برای مردم زمانه‌ی شمس تصوف و عرفان بازهد آمیخته است چرا که همه زاهدان و مفتیان داعیه صفادارند و هم از سر عشق است که ریاست زرو زور را پذیرا شده‌اند . عرفان شمس که پناهگاه اندیشمندان عصر اوست ، درست در برابر عرفان زهد ، تصوف خویش گرا و عزلت طلب چهره می‌کند . عرفان او زمینه‌ای کاملاً " اجتماعی و مردمی دارد . او گوشه‌نشین نیست مکتب او مدرسه پشمینه پوشها هم نیست در مجلس او سماع را عزت می‌نهند و اندیشمندان را بر صدر می‌نشانند تکفیر راهی به خلوت او ندارد او کیست که تکفیر کند در هیچ سوی دین چنین اجازه‌ای به قاضیان زردوست و وکیلان قدرت پرست نداده‌اند که دهقان نیشابوری را بجرم مالیات‌دادن تکفیر کنند . که چون او نماز را به جماعت نخوانده ، خمس نداده و مالیات امیر را به زخم زندگی رسانده باید حد خورد و اگر زبان اعتراض‌گشاید حتی خوش‌مباح باشد . شمس در چنین لحظه‌ای از تاریخ قصد سرزگی دارد . لحظه‌ای که حتی زبان او در آن بیگانه و گوش آزار است " من آن نیستم که بحث توانم کردن اگر تحت‌اللفظ فهم‌کنم آنرا نشاید که بحث کنم و اگر به زبان خود بحث کنم بخندند و تکفیر کنند و به راستی این غرابت چه آزار دهنده است هنگامی که هم زبانی نیست و باید نفی دیار کرد تا بلکه آن‌سوتر هم سخنی یافت .

سوداگران سخن بازارها را از کلام انباشته‌اند شمس میداند که یارای مقابله با لفظ گرایان را ندارد و آن‌گونه که صاحب‌الزمانی تحلیل می‌کند چنین پیداست که پرنده عاشق را هم از آغاز سر بحث با اینان نیست شمس در ابتدا لشکری مقابل دارد از پذیرندگان که خط‌سوم او رانمی‌شناسند و پذیرفته‌اند که از سرنوشت گریزی نیست در چنین فضائی که فرمالیسم در فرومایه‌ترین شکل ظاهر می‌شود رئالیسم جایی برای نمود ندارد . سوفسطائیان زمانه شمس زبان را که وسیله‌ای برای بیان هدف است هدف قرار داده‌اند و چون‌گاه ، گاه فریب‌است سخنوران سفسطه باز را منزلت بسیار است و پوسته‌بینان راعزت بیشمار - شیخ

گفت عرصه‌ی سخن بس دراز است و فراخ هر که خواهد می‌گوید چندانکه خواهد - گفتم عرصه‌ی سخن بس تنگ است عرصه‌ی معنی فراخ است از سخن پیشتر آ تا فراخی بینی و عرصه بینی " رثالیسم شمس با توجه به تمام رویدادها و نگرش بر روند جامعه آشفته ایرانی ، نخست تصوف را می‌پالاید باید از ایده آلیسم فاصله گرفت از اینرو آرمانهای ایده آلی صوفیه نزد شمس به خواستهائی واقعی و عملی بدل می‌شود . در اندیشه او دستگیری از ستم‌دیدگان اقلیتها و آموزش انسانهای نادان بیش از چله نشینی ، ختم قرآن و کشتن خویشتن خویش باریاضت و گوشه‌گیری ، به فراه نزدیکتر است و آسوده‌تر می‌توان با دستگیری خلق آشفته زمانه به ذات واجب‌الوجود نزدیک شد . شمس سالی را با این کردار و در این اندیشه سر می‌کند و آنگاه به این نکته می‌رسد که آیا با دستگیری از درماندگان میتوان علت درماندگی را از میان برداشت ؟ آیا با آموزش نادان همه کاستیها پنهان میشود ؟ اینجا ستم که شمس وظیفه آرمانی دیگری پیدا می‌کند اصلاح برگزیدگان نه هم مایگان دگرگون کردن رهبران نه فرمانبرداران یافتن علت نه‌کنکاش با معلول ، آرمان شمس اگر چه با نگاه نخستین او به جهان کمی فاصله می‌گیرد اما همچنان سندی است روشن که چرایی شیفتگی مولانا را بر آن شعله همیشه ، پاسخ می‌گوید و ایمان عاشقانه او را به انسان از بی قرن‌ها فریاد می‌زند .

صاحب‌الزمانی با خط سوم سفری دارد همراه شمس و جایجا درنگ اوست و بهانه‌های برای شکافتن گرهی یا بیان نکته‌ای که در گوشه‌های تاریخ تاریک پنهان شده است تفاوت نوشته او با کوششهایی در این زمینه‌ها و نه از این دست چون دمی با خیام یا حافظ شناسی‌های گونه‌گون ، تنها در شکل نوشته و دریافت خاص نویسنده نیست چرا که اثر او نخستین تحقیق زندگی نامه و تحلیل و تفسیر از زندگی و اندیشه عارف اندیشمند و فرزانه شمس است . دیگران تنها یا تحلیل گر بوده‌اند یا مفسر بیوگرافی نویس بوده‌اند یا محقق و هرگز گزیده‌ای از اینهمه با هم بدست نداده‌اند از اینرو اثر صاحب‌الزمانی را باید با انکارهای نوین داور کرد .

خط سوم یک شناختنامه آگاهاننده و جهت بخشنده است و از الف تا یای آن مستند و استوار بر اسناد نوشته و گفته است . اسنادی از خبر دهندگان امین معاصران شمس ، میردان و شاگردان او یا مولوی که قول و نوشته‌شان را جای تردید نیست . حتی در نکته‌هایی که می‌توان از آنها بعنوان حواشی یاد کرد نیز نویسنده تنها در جستجوی واقع بوده است و قول صواب ، بنابراین از بسیاری اخبار و گفته‌ها با تردید یاد کرده است و چونان اکثر محققان

داوری درست و نادرست را برعهده خواننده گذاشته است. شاید خرده گیرند که نویسنده معلنی کرده است ولی کدام کس اثری تحقیقی را بدون نیت آموختن مینگارد. منابعی که صاحب الزمانی بدانها استناد میکند چندان فراوان نیست مهم چگونگی رویارویی و دید و دریافت و بهره برداری است نقلها زمینه‌ای شده‌اند برای شناخت، چنانکه رویدادی تاریخی نویسنده را یاری داده است تا به بازشناسی و تحلیل زمانه‌ای بپردازد. بنابراین اثر او را میتوان به آسودگی نوشته‌های تحقیقی و درخور استناد دانست.

خط سوم یک زندگینامه است چرا که کوچک‌ترین حرکت زندگی شمس را از نظر دور-نداشته و با بی‌گیری رد پای او در تاریخ ایهام‌ها را از گرد چهره هاله نشین و پنهانش زوده است آنچه تا حال از زیست شمس دانسته‌ایم پراکنده‌هایی بوده است از سالی یا دهه‌ای - و یا اشاراتی بوده به حادثه‌ای یا برخوردی، بنابراین اجتماع همه احوال را، آنهم بر مبنای یک زندگینامه مدون و سلسله‌بندی شده - نمیتوان انکار کرد و زندگینامه ندانست. "رومن رولان" معتقد است که کار بیوگرافی نویسنده، تنها تعقیب زندگی یک شخصیت نیست، بلکه وظیفه اوست تا بر اساس روابط و رویدادهای زندگی آن شخصیت، چهره‌ها و را بشناساند و از اینجاست که جدائی تاریخ زندگی و بیوگرافی نمایان میشود. مورخ بشرح رویدادها می‌پردازد، حال آنکه بیوگرافی نویسنده شرح را با تحلیل و رویدادها را با علت، بررسی میکند. شاید لحن شاعرانه صاحب‌الزمانی را در بیان زندگی شمس، نشانه دوری اثر از "زندگی نویسی" بدانند، ولی آیامیتوان درباره زندگی پرنده عاشق نوشت و در طیف شاعرانه رفتار و کلام او نبود - منش شمس اگر چه راه به مشهودات دارد ولی در این نگاه نیز شمس شاعر است که میتواند سوزنی باشد به هیجانی مولوی، و بهانه‌ای برای سرایش دیوان شمس.

رتال جامع علوم انسانی

نویسنده خط سوم، مفسر آگاهی نیز بوده است چرا که با اثر خود، دریافت و ادراک افکار شمس را آسان کرده است. دیگران هم‌ماز اندیشه‌ی والای شمس گفته‌اند و گفتار برتر او - اما صاحب‌الزمانی اندیشه را با تحلیل، و کلام را با تفسیر پیوسته است و چون از گروه سابقه‌انگاران نیست، به تحلیل ظاهر نمی‌نشیند او دنیای درون شمس است و گاه آنچه در مییابد بسیار با آنچه کلام و رفتار شمس مینماید دوری دارد. این دریافت ویژه بیگمان بسیاری را بر آن میدارد که به شتاب ارزیابی کنند که این نه آنست که شمس میخواست و می-گفت. از این دریافت باکی نیست که در زمانه شمس نیز سوفسطائیان و سخن‌پردازان، پوسته

بینان و سفسطه بازان جز این نمیدیدند و کلام شمس را جدا از شکل ظاهرش نمیفهمیدند .
نگاه کنیم به دریافت صاحب‌الزمانی از " انسان کامل " شمس .
انسان کامل یک مثال افلاطونی ، یک‌الگوی پنداری ، یک موجود خیالی و رؤیائی ،
یک مفهوم مجرد ذهنی و انتزاعی نیست بلکه یک واقعیت خارجی و بهره‌ور از وجود قابل لمس
و عینی است . انسان کامل با همه دشواری‌ها میتواند در جهان خارج تحقق یابد و باید
بیاید . و بارها نیز تحقق یافته است . انسان کامل یک " انسان نمونه " است این انسان
نمونه دست کم برای سایر انسانهای نابالغ ، میتواند الگو و مثالی برای خودسازی ، و دیگر
سازی ، "هدف تربیتی" آنها باشد . ابعاد شخصیت انسان کامل را میتوان آرمانی تربیتی
برای پرورش هرچه بیشتر نسلهای نزدیک به انسان کامل قرار داد ، هر کس میتواند خود
را با ابعاد شخصیت انسان نمونه‌ای شمس مقایسه کند فزونی و کاستیهای خویش را نسبت
به آن ترمیم نماید و خود را بهتر و بیشتر بسازد و کامل گرداند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی